

نقل قول خیر



سردار غلامرضا جلالی رئیس سازمان پدافند غیرعامل کشور جنگ سایبری شبکه‌های اجتماعی، حوزه است که در آن، فکر، ذهن، باور، افکار و رفتار مردم مورد حمله قرار می‌گیرد؛ محمل این نوع جنگ نیز مدیریت کردن و شکل‌دادن افکار عمومی است که نمونه تأثیرگذاری شبکه‌های اجتماعی خارج پایه بر افکار عمومی یا شایعه‌سازی در مورد کمبود کالاها یا در حوزه سیاسی سیاه‌نمایی و القای آکا رآمدی از طریق ایجاد نارضایتی و اغتشاشات و آشوب ازجمله آنهاست. مماشات در برابر جریان تخریب و اغتشاش، امنیت و منافع مردم را به مخاطره می‌اندازد و انتظار از دستگاه قضا برخورد جدی با عاملین و بیسترانان این اتفاقات است. دفاع پرس



امیر سرتیپ علیرضا الهامی جانشین فرمانده نیروی پدافند هوایی ارتش می‌باشد. وی در کتاب‌ها می‌خواندیم با آنچه امروز در صحنه می‌بینیم متفاوت شده است. ما تلاش می‌کردیم در شرایط رزم واقعی با رعایت تدابیری میزان خسارت وارده را به حداقل برسانیم، اما امروز با تغییر صحنه رزم ابزارهای دشمن ملاحظات و تعابیر پدافند غیرعامل هم تغییر کرده‌است. متناسب با ابزارهایی که دشمن به‌عنوان سلاح علیه ما استفاده می‌کند، باید گستره تفکر و فرهنگ پدافند غیرعامل را به‌همان نسبت گسترش دهیم. ایلتا

خبر

مدیرکل اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران در بازدید از موزه شهدای آذربایجان شرقی از فعالیت ۲۵موزه شهید در سطح استان‌های کشور خبرداد. رحیم نیرمائی با اعلام این خبر گفت: «از این تعداد، فقط ۵موزه در ساختمان‌ها و بناهای مستقل و در عین حال مجهز، مستقر هستند که یکی از ۵موزه، در آذربایجان شرقی است. موزه شهدا ظرفیت فرهنگی بزرگی برای بنیاد شهید و امور ایثارگران آذربایجان شرقی است که باید با برنامه‌ریزی دقیق، حداکثر بهره را از این پتانسیل بالقوه برد.» موزه شهدای آذربایجان شرقی با گردآوری بیش از ۱۴۰۰۰معلق به شهدا و ایثارگران استان از جمله آثار و اسناد مکتوب مانند وصیتنامه، دست‌نوشته، نامه‌های شخصی و تألیفات شهید، آثار هنری هنرمندان شاخص و برجسته پیرامون ایثار، شهادت، شهیدان، جانبازان و آزادگان، آثار الیافی و البسائی شهدا اعم از لباس رزم، لباس شخصی و چپه و همچنین کتب مربوط به ایثار و شهادت در بنای تاریخی در ضلع غربی ستاد استانی بنیاد شهید و امور ایثارگران دایر و آماده بازدید عموم شهروندان است.



خبر

مسابقه کتابخوانی با محوریت زندگی شهید زین الدین به مناسبت کنگره ۹۰۰عشید استان قم، مسابقه بزرگ کتابخوانی با محوریت کتاب «تنها زیر باران»؛ روایت زندگی شهید مهدی زین‌الدین در حال برگزاری است. این رقابت فرهنگی همراه با ۲۰۰میلیون ریال جایزه نقدی، به همت انتشارات حماسه یاران و با همکاری کنگره ملی شهدای استان قم، سازمان فرهنگی ورزشی شهرداری قم و بنیاد شهید استان قم، بر گزای می‌گردد. علاقه‌مندان می‌توانند با مراجعه به کتابفروشی‌های معتبر سراسر کشور و یا خرید پیامکی با ارسال عدد ۵ به سامانه ۱۹۱۷۱۷۳۰۰۰ و یا با خرید اینترنتی از سایت www.hamasehyaran.ir، این کتاب را تهیه کنند. همچنین برای شرکت در مسابقه با مراجعه به سایت www.hamasehyaran.ir با ثبت کد ملی می‌توانند به سؤالات پاسخ دهند. این مسابقه از تاریخ ۲۰مهرماه شروع شده است و تا تاریخ ۱۳۰آبان ماه ۱۴۰۱ ادامه دارد. نکته‌نماد «تنها زیر باران» مجموعه خاطرات شهید زین‌الدین است که به همت مهدی قربانی جمع‌آوری شده و انتشارات حماسه یاران سال ۱۳۹۷ این کتاب ۳۱۱صفحه‌ای را راهی بازار کتاب کرده است. شهید زین‌الدین پس از پیروزی انقلاب به واحد اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و نقش پررنگی در سرکوب مخالفان در تبریز و قم برعهده داشت. او پس از آغاز جنگ تحمیلی، مسئول واحد شناسایی و بعد از آن مسئول واحد اطلاعات و عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دزفول و سوسنگرد شد و چیزی نگذشت که به سمت فرماندهی تیپ علی‌بن ابیطالب(ع) دست یافت. این شهید در ۲۷ آبان ۱۳۶۳ همراه برادرش به‌منظور شناسایی منطقه‌ای در کرمانشاه به‌سوی سرشدن در حال حرکت بود که با گروه‌های مسلح جدایی طلب درگیر شد و به شهادت رسید.

ایتارومقاومت



مردی که خبر شهادت می‌داد

«غلامحسن حدادزادگان» در دهه ۶۰مسئولیت رساندن خبر شهادت به خانواده‌ها را داشت و مدتی راننده آمبولانس حامل پیکر شهدا بود



شهره کیانوشاد روزنامه‌نگار

«جایی که من ایستادم، شروع یک درد عمیق بود، شروع بهت، شروع کندن، شروع توفانی که همه چیز را از بنیان می‌کند. شروع لحظاتی که انسان‌ها از خود بی‌خود می‌شوند و تا چندین روز نمی‌توانند خودشان را جمع و جور کنند…» این چند خط وصف حال غلامحسن حدادزادگان (معروف به حاج حسن حداد) از روزهایی است که وظیفه رساندن خبر شهادت به خانواده‌های شهدا را بر عهده داشت. روح‌الله شریفی، نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس در کتاب «روزهای پیام‌بری» که توسط انتشارات سوره مهر به چاپ رسیده، به زندگی و خاطرات حدادزادگان پرداخته است. رساندن خبر شهادت آنقدر برای حدادزادگان سخت بوده که او آخر جنگ تحمیلی، یکی، ۲ ماهه او را به بیماری افسردگی مبتلا کرده. اما او معتقد است در دوران دفاع مقدس هر کس در توان خود، تکلیفی را برعهده گرفته و مهم ادای آن به نحو احسن بوده است. زندگی و خاطرات پیام‌رسان و راننده پیکر شهدای دفاع مقدس را در گفت‌وگو با راوی و با انتخاب بخش‌هایی از این کتاب مرور کرده‌ایم.

ماجرایی از برخورد بستگان یا دوستان شهید را تعریف می‌کنند که با وجود میل پدر و مادر شهید، با او که راننده آمبولانس بوده برخورد خوبی نداشته‌اند. برای همین، وقتی رئیس بنیاد شهید با او پیشنهاد می‌کند از این به بعد می‌توانی فقط خبر شهادت را به خانواده‌ها برسانی، خوشحال شده و احساس کرده این تغییر شهادت برای او بهتر خواهد بود و دیگر لازم نیست پیکر شهدا را در میان اشک و نوحه خانواده‌ها جمعیت بفرست. خبر غروب وقتی که دل آدم می‌خواهد از غصه بترد، خدوم را به آن مزارهای ساده و بی‌ریا می‌رساند. ما دفن‌شدگان زیر آن سنگ قبر ایستاده و زنده حرف می‌زدیم. به شهدا می‌گفتم شما که شاهدید من چه کار سختی دارم. بعید است کسی برایم دعا کند»

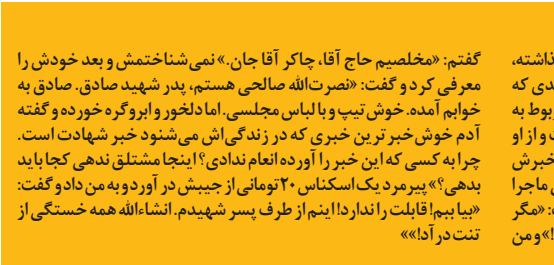
مادرم گفت خبر شهادت را به مردها بگو

مدتی از وظیفه پیام‌رساندن به خانواده‌های شهدا گذشت.بود کابوس‌های شبانه و یادآوری چهره‌های مردان هر شب مقابل پشمان حسن رزه می‌رفتند، اما هنوز همقدر در بنیاد شهید چه کار می‌کنم. در پاره‌ماجرای اعضای خانواده سفارش کرده بودمدیونید اگر مادر بفهمد در بنیاد شهید چه کار می‌کنم. در پاره‌ماجرای خبر شدن مادر می‌گوید: «بعد از شهادت برادرم محمد، مادرم با مادران شهدا به گلزار شهدا می‌رفت. در گلزار شهدا یکی از مادران شهید از مادرم پرسیده بود که «می‌دانی شغل پسرتر چیست؟ همین شاه سرت

آمد و جیگرم را سوزاند و رفت. راه کاری می‌کنم یادم نمی‌رود» و آنجا بود که مادر متوجه شدن پیام‌رسان خبر شهادت هستم. مادرم صرانه از من خواست تا از این کار صرف نظر کنم و من هم که نمی‌توانستم با مادرم

هدیه‌ای از طرف شهید

غلامحسن حدادزادگان اگر چه روزها و لحظه‌های سختی را پشت سر گذاشته، اما هنوز خاطرات بسیاری از برخورد مهربانه پدران و مادران شهیدی که او را مورد لطف قرار داده‌اند را به یاد می‌آورد. یکی از این خاطرات مربوط به روزی است که پیرمردی سالخورده در بنیاد شهید جلوه راه او گرفته و از او نام و نشانی‌اش را پرسیده بود. اما او به خیال اینکه شاید پدری را با خبرش ناراحت کرده و آلان شاکی شده اس خودش را معرفی نمی‌کند. ولی ماجرا برخلاف آنچه حدس می‌زد اتفاق افتاده است. می‌گوید: پیرمرد گفت: «هگر می‌خواهم جانت را بگیرم بچه‌جان! خوب بگو منم حدادزادگان باباجان!» و من تنت در آدا»



گفتم: «مخلصیم حاج آقا، چاکر آقا جان.» نمی‌شناختمش و بعد خودش را معرفی کرد و گفت: «صبرالله صالحی هستم، پدر شهید صادق.» صادق به خواهم آمده. خوش تیپ و با لباس مجلسی. اما دلخور و ابروگره خورده و گفته آدم خوش‌خو تر نی خبری که در زندگی‌اش می‌شود خبر شهادت است. چرا به کسی که این خبر را آورده انعام ندهی؟ اینجا مشغول ندھی کهجایاید بدھی؟» پیرمرد یک اسکناس ۲۰۰تومانی از جیبش در آورده و به من داد و گفت: «بیا بگیرا قابل‌تر ندارد! اینم از طرف از پسر شهیدم. انشاءالله همه خستگی از تنت در آدا»

رفتن به کوره‌داغ دهه ۶۰

رساندن پیام شهادت به خانواده‌هایی که چشم انتظار دریافت نامه یا خبری از آمدن فرزندانشان بودند، کاری سخت بوده که تأثیر بسیار بدی روی روحیه افرادی که حامل این پیام بوده‌اند می‌گذاشت. اما غلامحسن حدادزادگان توانسته بود به‌خوبی از عهده این مسئولیت بگذرد. هم‌انطور که در خاطراتش آمده است چندبار این مسئولیت برعهده افراد دیگری محول می‌شود اما هیچ‌کدام مانند حدادزادگان نتوانسته بودند با خانواده‌های شهدا ارتباط برقرار کنند. به گفته شریفی، حدادزادگان یادآور مردی بود که در روزهای پرتلاهب جنگ و عملیات – که تعداد بسیاری از جوانان شهید می‌شدند- بار سنگین قصه‌های شگفت را بر دوش کشیده است.

همیشه‌ری

یادداشت

دلتوشته‌ای برای شهدای حادثه تروریستی در شیراز
آرزوهای جامانده در شاهچراغ
«مرجان زائری» همسر جانپاز اعصاب و روان و یکی از فعالان فرهنگی، در یادداشتی بـرای وقوع حادثه تروریستی در حرم مطهر احمـدبن موسی(ع) که منجر به شهادت و مجروحیت جمعی از زائران و هموطنان عزیز شد، دلتوشته‌ای نوشته است که در ادامه می‌خوانیم:

صدای اتوبوس‌ها و عابرها، خسته‌اش کرده بود. این هفته برای تمام عمرش اه و حسرت کشیده بود، خودش می‌دانست فقط خدا می‌تواند و پس. نگاهی به انتهای کوچه انداخت و با دلی شکسته گفت مگر می‌شود به خانه رفت با افکار درهم و نارام که به سراغش می‌آمدن. چند هفته بود که از کار بیکار شده بود و در به در دنبال کار می‌گشت. محمدجواد خسته‌تر از هر روز راه را دور زد تا بتواند در تنهایی فکر دیگری کند. به یاد حرف‌های مادر مرحومش افتاد، چقدر این روزها دلش برای بودن مادرش تنگ شده است. یادش بخیر، همیشه به او می‌گفت: «هرجا کم آوردی، هر جانا امید شـدی، به باب‌الحوائج وصل شونا امیدت نمی‌کنند».

در دلش نوری روشن شد. دستش را روی گوشی‌اش گذاشت و شماره محبوبه را پیدا کرد، برایش متن کوتاه و پیامی گذاشت. من به زیارت می‌روم، زود برمی‌گردم، نگرانم نباشی. کوچه را ترک کرد و تا آخرین خیابان راه را پیاده طی کرد، حتی دوست نداشت خلوت خودش را در تاکسی یا اتوبوسی تقسیم کند. فکر و فکر و فکر و فکر و تنها امیدش این بود که دلش را وصل کند به شاهچراغ. او بارها حاجت دلش را برآورده کرده بود و این بار با قدم‌های محکم، با دلی روشن و با قلبی امیدوار برای آن‌که گشایی می‌رفت. تا شاهچراغ ندی را برآورده کند. مدارک را در کلاسور مشکی در دستش جابه‌جا می‌کرد. ماشین‌ها از کنارش می‌گذشتند، باد ملایم پاییزی صورتش را نوازش می‌داد و تاریکی از راه می‌رسید به نزدیک‌های امامزاده که به رسیدن نفسی تازه کرد، صدای صوت ربنا حال دلش را عوض کرده بود.

سبک و آرام پیش می‌رفت، نگاهی به شیبستان انداخت. نگاهی به ضریح زیر لب زمره می‌کرد و تنها آرزویش شرمندۀ محبوب نشود، نگاهیـش به سقف آینه کاری و چلچراغ‌های الوند و زیبا، فضای عرفانی و آرامشی که از کودکی همیشه در کنار چادر نماز گلـدار مادرش اینجا می‌توانست پیدا کند. پیرمرد با لبخندی دستش را به جلو آورد تا حس آرام بودن و قبولی زیارت را در دستان محمدجواد تقسیم کند و ناگهان دنیایش صدای جیغی از جنس تنهایی بود، او چه می‌دید… پیرمرد روی زمین کنارش در خون غلیظه بود و دیگر هیچ نبود جز صدای گلوله خون و آرزوهای که حالا در میان شیبستان شاهچراغ به وصل رسیده بودند.

کاش محبوب می‌دانست، همسر تازه جوانش آمده بود تا روزی‌اش را از میان صحنه متسربک آقا به خانه ببرد، کاش می‌شد، لیخند سـاده پیرمرد را بر دیوارهای شهر نقاشی کشید. کاش می‌شد، صدای آذان را از گلدسته‌های شهر به وضوح می‌شنید، مثل کودکی‌ها و صوت آذان…



سروده برای شهدای شاهچراغ

اقدام تروریستی اخیر در حرم حضرت شاهچراغ(ع) موجی از ناراحتی و غم را بین هموطنان مان به راه انداخت و بسیاری از کاربران در فضای مجازی حس و حال غمگین خود از این اتفاق را به اشتراک گذاشتند. اکبر دهبان نژادیان، شاعر گچسارانی داغ امروز مردم ایران در سوگ شهدای حادثه ترور یستی شاهچراغ شیراز را با ابیاتی سوزناک توصیف کرد.
شعله کشمش شعله کشمش شعله‌ها
در غم افتادن این ماجرا
هان، خبر آورده ز شیراز ما
واقعۀ شاه چراغ صفا
بسته به رنگار ستم آن عدو
زائر سجاده ی وصل خدا
در حرم امن الهی ببین
کودک و زن غرق به خون در جفا
در سحر تازه ی بیباری‌ام
در سفر کرب و بلا جاری‌ام
جان به تنم تازه شکوفا شده
غنجۀ ی دل در هدفت وا شده
خون دهبان وطن در تنم
جان به کفم در هدف میهنم
پرچم ایران ام آری کفن
در ره آن می‌دهدم جان و تن
مثل جد آبا و نیاکان خود
در ره آن می‌دهدم جان خود
آرشم و یار سلیمانی‌ام
یار علمدار خراسانی‌ام
گرد بند ان جیهام یقین
می‌شودم رستم ایران زمین
داعش و هم قتنه ی آل سعود
غرب پرستان شیطان جنود
آن که خیالات سبک سر کند
یا سخن اهل بهود بر کند
ز سر نیم اسب وطن له شود
یا که سرش تن قضا می‌رود
کرد و لر و ترک و بلوچ و عرب
گیلکی و مازنی و ترکمن
جمله برادر در این آب و خاک
سر به سرند جمله به راه وطن
هان، بداندید سلیمانی‌ام
بر هدف پیر جمرانی‌ام